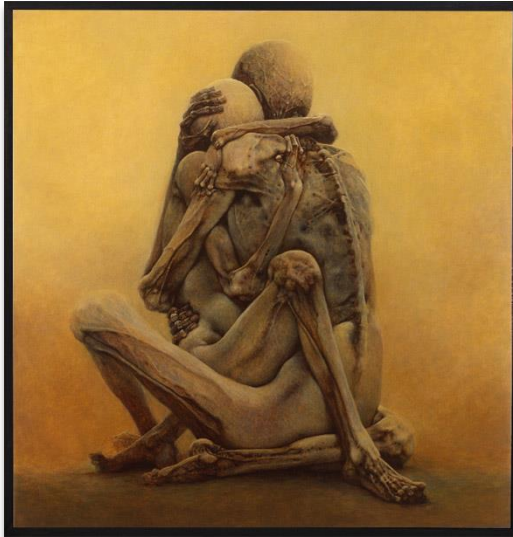


آیا بشریت آینده‌ای دارد؟

سخنرانی گوستاوو پترو، رئیس‌جمهوری کلمبیا*



ترجمه از اسپانیایی و پیش‌گفتار: داوید بویلس
مورالس و پیمان وهاب‌زاده



Zdzislaw Beksinski

* ۱۷ آوریل ۲۰۲۶، دانشگاه بارسلون - اسپانیا

پیشگفتار

در ۱۷ آوریل ۲۰۲۶ در دانشگاه بارسلون، گوستااو پترو، رئیس جمهور کلمبیا، یک سخنرانی با عنوان «دموکراسی و گفتگوی تمدن‌ها» ایراد کرد. سخنرانی وی بخشی از کنفرانس «بسیج نیروهای مترقی جهانی - ۲۰۲۶» ([Global Progressive Mobilization](#)) بر علیه راستگرایان جهانی بود که در آن پترو همچنین جلسات دوجانبه و چندجانبه‌ای با رهبران چپ و لیبرال کشورهای دیگر داشت. در این کنفرانس دو روزه بیش از صد سخنران از بیش از چهل کشور در بیش از ۳۵ جلسه به بحث و گفت‌وگو پرداختند.

در سخنرانی خود، پترو هشدار می‌دهد که بشریت دورانی شبیه به سال ۱۹۳۳ در اروپا را تجربه می‌کند. در آن سال هیتلر صدراعظم آلمان شد و کابوسی آغاز شد که دوازده سال بعد و پس از یک جنگ قاره‌ای و به بهای جان میلیون‌ها انسان به پایان رسید. او می‌گوید که امروز دوباره شاهد نسل‌کشی، نقض قوانین بین‌المللی، سیاست‌های مهاجرتی نژادپرستانه و بحران اقلیمی هستیم - بحران‌ها و دشواری‌هایی که سیاست‌های غالب تلاش دارند آنها را پنهان کنند. سازمان ملل متحد کاملاً ناتوان است. جهان با پول و سلاح اداره می‌شود. منطق این نظم (که در نسل‌کشی فلسطینیان در غزه توسط اسرائیل و با حمایت ایالات متحده به خوبی دیدیم) چنین است: «اگر از آن‌جا [غزه و این روزها جنوب لبنان] بیرون نروید، شما را با موشک خواهیم زد.» پترو در مواجهه با این موضوع، پیشنهاد ساخت یک «فانوس دریایی [چراغ راهنمای] جمعی» بر اساس وحدت خودجوش مردم در خیابان‌ها و اعلام خواست‌های آنها را می‌دهد. او از گفت‌وگوی تمدن‌ها، از پشت سر گذاشتن انرژی وابسته به نفت و زغال سنگ، از گذار از پدیده‌ی ملت-حکومت، و در نهایت از «قانون اساسی زمین» که تمامی انسان‌های جهان را به سوژه‌ی سیاسی تبدیل کند، سوژه‌ای که خود بتواند زندگی یا مرگ را انتخاب کند، دفاع کرد.

حال، برای درک این‌که چرا پترو از این دیدگاه صحبت می‌کند، باید به یاد بیاوریم که چگونه او در کلمبیا به قدرت رسید. او در سال ۲۰۲۲ به ریاست جمهوری کلمبیا رسید. معاون ریاست جمهوری پترو، فرنسیا مارکز، وکیل و مدافع حقوق زنان و نخستین

آیا بشریت آینده‌ای دارد؟

زن افروکلمبیایی (کلمبیایی با ریشه‌های افریقایی) بود که به این مقام رسید. این یک دگرگونی تاریخی بود: برای نخستین بار، یک عضو سابق گروه چریکی چپ‌گرا از طریق صندوق رأی، نه سلاح، به ریاست جمهوری رسید (پترو عضو جنبش ۱۹ آوریل یا M-19 بود و در ارتباط با گروه در اوان جوانی سه سال و نیم زندان کشید). پترو در دانشگاه سالامانکای اسپانیا به تحصیل در رشته‌ی دکترای «مدیریت دولتی» (Public Administration) پرداخت ولی تزش را تمام نکرد و به کلمبیا بازگشت. وی بعدها، در سال ۲۰۲۳، از دانشگاه ملی لانوس در آرژانتین دکترای افتخاری گرفت. پترو از سال ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۴ نماینده پارلمان، از ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۰ سناتور، از ۲۰۱۲ تا ۲۰۱۵ شهردار بوگوتا و از ۲۰۱۸ تا زمان ریاست جمهوری (۲۰۲۲) باز سناتور بود. سرانجام، در انتخابات سال ۲۰۲۲، از آنجا که هیچ کاندیدایی نتوانست در دور نخست انتخابات اکثریت آرا را به دست آورد، انتخابات به دور دوم رسید. پترو با کسب ۵۰/۴۴ درصد از آرا، کاندیدای رقیب (رودلفو هرناندز سوارز) را شکست داد. وی پیروزی خود را مدیون ائتلاف جنبش‌های اجتماعی گوناگون کلمبیا و بسیج شهروندان به حاشیه‌رانده بود.

از آنجا که قانون اساسی کلمبیا اجازه نمی‌دهد که رئیس‌جمهور دوباره انتخاب شود (ریاست جمهوری تک دوره‌ایست)، انتخابات ریاست جمهوری امسال (۲۰۲۶) بسیار مهم خواهد بود. مردم کلمبیا باید تصمیم بگیرند که به اصلاحاتی که با دولت پترو آغاز شد ادامه بدهند یا به گذشته باز گردند. دولت پترو اصلاحات ارضی را پیش برده است - تقریباً یک میلیون هکتار مشمول تقسیم اراضی میان دهقانان شده است. سیاست‌های دولت پترو شامل جایگزینی محصولات کشاورزی غیرقانونی (گیاه کوکا، ماده اصلی کوکائین)، رسمی‌سازی کارگران قراردادی، افزایش حقوق نیروهای دولتی، کاهش خشونت، مذاکره با گروه‌های چریکی برای ترک جنگل‌ها و بازگشت به جامعه‌ی مدنی، و نیز گذار به انرژی پاک بودند.

با این حال، رسانه‌های هژمونیک در کلمبیا و نخبگان سنتی دائماً با او مخالفت کرده‌اند. برای نمونه، اطلاعات مربوط به «کنفرانس بارسلون» با هراس و تنها توسط دو رسانه‌ی مطبوعاتی اصلی در کلمبیا (ال تیمپو و ال اسپکتادور، El Tiempo y El Espectador)، منتشر شد، اما اینها حتی به سخنرانی دانشگاهی او اشاره نکردند. فاصله گرفتن رسانه‌های بزرگ از دولت وی با گذشت زمان بیشتر شده است. در آغاز

کار دولت‌ش، هنگامی که پترو برخی از وزرای میانه‌رو را در کابینه خود گنجانده بود، رسانه‌ها تا حدودی با وی خوش‌بینانه رفتار می‌کردند. اما پس از آنکه این وزرا اقداماتی را پیشنهاد کردند که رئیس‌جمهور آنها را ناپذیرفتنی دانست و از کابینه اخراج‌شان کرد، آن خوش‌بینی رنگ باخت. رسانه‌ها منتقد دولت شدند و در برخی موارد، آشکارا علیه دولت، مقامات و حامیان‌ش جانبدارانه موضع گرفتند، پیشرفت‌ها را کوچک یا غیرطبیعی جلوه دادند و در عین حال افکار عمومی را علیه پیشرفت‌های اجتماعی برانگیختند. و البته چنین رویکردهایی همواره ویژگی مطبوعات سلطه‌گر بوده‌اند.

آن فضای خصومت‌آمیز که رسانه‌های مسلط نقش کلیدی در ایجادش داشتند با انتخابات ریاست جمهوری پیش‌شاری در کلمبیا تشدید شده است. دو کاندیدا در حال رقابت هستند که آشکارا از بازگشت سیاست‌های امنیتی نولیبرالی حمایت می‌کنند - سیاست‌هایی که در گذشته اعدام‌های فراقضایی توسط نیروهای دولتی را تسهیل و نابرابری شهروندان را تشدید می‌کردند. در مقابل، کاندیدای دیگری پیشنهاد تعمیق دستور کار اجتماعی و زیست‌محیطی پترو را می‌دهد: گذار از انرژی فسیلی به انرژی پاک با حمایت کارگران و جوامع محلی، آموزش عمومی با کیفیت بالا، کشاورزی دهقان-محور و شرایط کاری شرافتمندانه. سناتور ایوان سپدا (Iván Cepeda Castro) از سوی ائتلاف چپ‌گرای «پیمان تاریخی» (Pacto Histórico) کاندیدای ریاست جمهوری و سناتور آیدا کیلکوئه (Aída Quilcué)، زنی بومی که از حقوق بومیان دفاع می‌کند، کاندیدای معاون ریاست جمهوری در رقابت ۲۰۲۶ هستند.

به گفته‌ی پترو در بارسلونا، انتخابات ماه مه ۲۰۲۶ تعیین خواهد کرد که آیا کلمبیا «مسیر زندگی را تعمیق می‌بخشد یا به مرگ معمول باز می‌گردد». همین تنش ملی در انتخابات کلمبیا همانند بحران جهانی است که پیش‌شاری داریم. در سویی، یک دیدگاه دموکراتیک، چندگانه و هوادار تنوع، و زندگی‌محور. در سوی دیگر، یک نظم اقتدارگرا، یکجانبه، امپریالیستی، و مبتنی بر سوخت فسیلی. برای پترو، آنچه در کلمبیا در خطر است تنها سیاست‌های ترقیخواهانه‌ی دولت نیست. انتخابات کلمبیا بخش کوچکی از یک نبرد بسیار بزرگ‌تر برای بقای بشریت است.

از دیدگاه ما، سخنرانی پترو اهمیتی چندگانه دارد: نخستین آنها همانا نگرش جهانی وی و البته نگاه چپ نوین است. رویکرد جهانگرایانه و پنداشت عدالتخواهانه‌ی پترو

آیا بشریت آینده‌ای دارد؟

درسی است برای چپ‌های مانده در پيله‌های ذهنی و درگیر مفاهیم انتزاعی بی‌کارکرد (و عتیقه) و گرفتار در **ذهنیت** جغرافیای سیاسی. نگرش تمدنی چپ و دیدن مردم به عنوان جمعیت‌های به‌هم پیوسته (به جای اندیشیدن در مقیاس ملت-حکومت‌ها که دوران آن به آهستگی دارد به پایان می‌رسد) یکی از درس‌های مهم نگرش پترو است. درس دیگر همانا پیوند دادن مبارزه برای عدالت اجتماعی و اصلاحات به سود فرودستان جامعه به پایان دادن به سوخت فسیلی و ساختن زیربنای انرژی‌های پاک است. مبارزه برای عدالت را نمی‌توان جدای از مدیریت انرژی نامتمرکز دید، زیرا استثمار و استعمار همواره **در پی** کنترل منابع و **انحصار** انرژی بوده‌اند. و نیز درس بسیار مهم نگرش جهانگرایانه و تمدنی اینست: سیاست هویتی و جدا کردن مردمان متنوع از یکدیگر و ایجاد تمایز میان انسان‌ها و حکومت‌سازی بر اساس هویت‌های برساخته همانا و بی‌تردید نفی تنوع کاهش‌ناپذیر و درهم‌آمیختگی ژنتیکی انسان‌ها است و بشریت تنها با همکاری و همیاری و دوستی و خویشاوندی می‌تواند به بقا ادامه دهد.

در شرایطی که پس از یورش جنایتکارانه‌ی ایالات متحده و اسرائیل به ایران (آن‌هم در میانه‌ی مذاکرات) این روزها آتش‌بس لرزانی برقرار است و جنگ صدمات زیادی به کشور زده و شرایط پسا‌جنگی زندگی روزمره‌ی میلیون‌ها ایرانی را، که پیش‌تر نیز به سبب تحریم‌ها دشوار و گران شده بود، باز هم سخت‌تر کرده، آنگاه که دفاع حساب‌شده و همه‌جانبه‌ی ایران و اجرای موفقیت‌آمیز «جنگ نامتقارن» (که منطبق جنگ‌های آینده را دگرگون خواهد کرد)، اقتصاد فسیلی منطقه خلیج فارس را زمینگیر کرده و بحران ترابری دریایی سوخت فسیلی، تمامی جهان - از کشاورزان آسیای جنوب شرقی تا مزدبگیران آمریکا - را گرفتار کمبود و گرانی و افت اقتصادی کرده و خواهد کرد، اهمیت نگرش گوستاوو پترو آشکار می‌شود. رابطه‌ی این جنگ با اقتصاد فسیلی و آینده‌ی بشریت و به ویژه کم‌درآمدان و فرودستان جهانی باید موضوع مطالعه‌ی دیگر قرار گیرد. مقابله‌ی جنگی نامتقارن ایران و تاثیر اقتصادی آن بر کشورهای دنیا پدیده‌ای نوینی را ساخته که ما آنرا «تحریم معکوس» (تحریم وارونه) می‌نامیم: آنگاه که یک کشور **یا گروهی از کشورها** در منطقه‌ای استراتژیک می‌تواند بر روند اقتصادهای جهان تأثیر منفی بگذارد، که آن‌هم نیازمند مطالعه‌ی دیگر است.

در جهانی که با شتاب به سوی راست افراطی و امپریالیسم و جنگ‌های اقتصادی می‌رود، در جهانی که نسل‌کشی فلسطینیان در آن عادی‌سازی می‌شود، در جهانی که کشورهای امپریالیستی اول به ونزوئلا و بعد به ایران (و احتمالاً به زودی به کوبا) حمله نظامی می‌کنند و تنها پس از یورش جنایتکارانه برای حمله‌شان **دلیل و برهان** می‌تراشند، شاید خطرناک‌ترین نکته‌ی سخنرانی پترو آن باشد که آنچه امروز باید بدان بیندیشیم اینست که آیا بشریت آینده‌ای دارد؟ و برای تداوم آینده‌ی بشریت چگونه باید بیندیشیم؟

یک نکته: متن پیش‌اروی برگردان یک سخنرانی بدون متن و محاوره‌ای و برگرفته از یوتیوب بود. در برگردان فارسی تلاش کردیم دقیق باشیم اما هر گاه لازم بود از ترجمه‌ی لغوی پرهیز کردیم **تا مضمون را برسانیم** و برای خواننده شدن روان‌تر متن نکاتی را در گروه به برخی از جمله‌ها افزودیم. پترو به جاها و نکته‌هایی اشاره می‌کند که شاید برای خواننده‌ی فارسی‌زبان آشنا نباشد. پس، هر کجا لازم دیدیم توضیحات کوتاهی را در مورد ارجاع‌های پترو در گروه آوردیم.

سخنرانی گوستاوو پترو

ما در آستانه‌ی جلسه‌ای هستیم که به نظر من گوهری جهانی دارد. هدف از حضور در این‌جا تلاش برای برپایی نوعی فانوس دریایی [یا چراغ راهنمای] جمعی با همکاری بسیاری از مردم از سایر نقاط جهان است، تا بتوان بر امکان [یا پتانسیل] تازه‌ای در جهان امروز نوری افشاند. بنابراین، سعی خواهیم کرد تا در مورد کلمبیا زیاد صحبت نکنم؛ به‌جایش در مورد آنچه امروز در جهان رخ می‌دهد صحبت می‌کنم. و من می‌خواهم این را روشن کنم – زیرا همین بحث در کلمبیا به زودی توسط صندوق رأی تعیین خواهد شد و این مردم هستند که تصمیم می‌گیرند – که آیا به عقب بازگردیم یا به جلو حرکت کنیم. این تصمیمی است که به زبان کلمبیایی معنایش این است: «آیا مسیر زندگی را عمیق‌تر کنیم یا به همان [دوران] مرگبار قدیمی [جنگ داخلی،

آیا بشریت آینده‌ای دارد؟

کارتل‌های مواد مخدر، و فقر همگانی] برگردیم.» نه، من بیش از این در این باره [انتخابات پیشروی کلمبیا در ماه مه ۲۰۲۶] صحبت نمی‌کنم. اما دقیقاً به همین دلیل [گزینش میان زندگی یا مرگ] است که اکنون می‌خواهیم صحبت کنیم.

شهر بارسلون تاریخ ویژه‌ای دارد که امکان نوعی جهانشمولی را فراهم می‌کند. بارسلون یک شهر قبیله‌ای نیست؛ یک شهر جهانی است. از همین روست که چهره‌های مهم بسیاری را در هنر پرورش داده است. و از همین روست که [این شهر] شاهد انقلابی بود که شکست خورد [اشاره به جنگ داخلی اسپانیا و مقاومت در برابر فاشیسم؛ ۱۹۳۶-۱۹۳۹]. یا بهتر بگوییم تنها تا حدی شکست خورد، زیرا رویدادهای دگرگون‌کننده در جامعه‌ی کاتالونیا [ایالتی که بارسلون مرکز آنست و فرهنگ و زبانش (کاتالان) جدای از اسپانیاست]، چه خوب و چه بد، بیانگر آن انگیزه‌ای هستند که در دهه‌ی ۱۹۳۰ به دست آورد، انگیزه‌ای که آن را به پایتخت جهان برای کسانی که آرزوی دنیایی بهتر را داشتند، بدل کرد. در شرایط کنونی [جنگ امریکا و اسرائیل علیه ایران و بحران جهانی نفتی و اقتصادی] که بر زندگی در مدیترانه سایه افکنده است، این احساس [خواستن جهانی بهتر] همچنان زنده است.

کوتاه‌زمانی پیش خوان مانوئل سرات [ترانه‌سرا و موسیقی‌دان کاتالانی] آشنا شدم، کسی که نمی‌شناختمش و پیش‌تر او را ندیده بودم. کمی در مورد ترانه‌اش «مرثیه» (Elegía) صحبت کردیم که به طرز شایسته‌ای یادآور آن دوران [جنگ داخلی اسپانیا] است که توسط شاعری که در زندان درگذشت، توصیف شده است. درست است؟ میگل هرناندز، مانند شاعران آن نسل، فدریکو [گارسیا] لورکا و دیگران، با شور و شوق و زیبایی آنچه که جامعه در آن زمان احساس می‌کرد و انجام می‌داد را بیان می‌کرد. اما اکنون ما در جهان متفاوتی زندگی می‌کنیم و باید تفاوت آن را بپذیریم تا [بتوانیم] در این جهان عمل کنیم و آن را دگرگون سازیم. این جهان فریاد می‌زند که بشریت با یک بحران عمیق روبرو است، که یک بحث و تبادل نظر بسیار شدید [در مورد آینده جهان] وجود دارد که باید انجام شود، بحثی که به اشکال گوناگون از آن پرهیز می‌شود. شرایط فعلی مانع از وقوع این بحث می‌شود؛ دستور کارهای دیگری هم در حال شکل‌گیری هستند که هیچ ارتباطی با مشکلات اساسی بشریت ندارند. ما باید این بحث [آینده‌ی

جهان] را دوباره در دستور کار قرار دهیم، زیرا زندگی یا مرگ بشریت به آن بستگی دارد.

منظورم این است که همین رویدادهایی که در مطبوعات می‌بینیم و با شتاب هویدا می‌شوند – مانند نسل‌کشی‌ها، تجاوزها، نقض کامل قوانین بین‌المللی، مانند یک بحران انسانی انکارنشدنی در تمامی مناطق کره زمین، مانند نابودی یک دیدگاه دموکراتیک از جهان بر اساس تنوع آن و تنوع مردمان گوناگون [در جهان]، و همچنین ایجاد یک مکانیسم دوجانبه‌ی تحمیلی و اقتدارگرایانه، که چنان‌که به من گفته شد، و چنان‌که مدتی پیش در کنفرانس‌های دیگر مجبور به گفتن آن شدم – مانند شروع زندگی در سال ۱۹۳۳ است، اما [اینبار] در سراسر جهان، نه فقط در اروپا، نه فقط در آلمان. سال ۱۹۳۳ سالی بود که هیتلر به‌عنوان صدراعظم آلمان انتخاب شد، و کابوسی آغاز شد که تنها ۱۲ سال بعد، در یک فاجعه‌ی عظیم، و عمدتاً اروپایی، پایان یافت: ۵۰ میلیون کشته، کم‌وبیش، اکثریت [آنها شهروندان] شوروی، و نیز یهودیان و مردمان کشورهای دیگر. آن [فاجعه] یک قربانگاه جمعی بود که بشریت تنها از طریق نیروهای مسلح ارتش سرخ، ارتش ایالات متحده و نیز – این اغلب فراموش می‌شود – کنشگری صدها هزار زن و مرد اروپایی که تصمیم گرفتند در کوه‌ها، جنگل‌ها، شهرها، مخفیانه جنبش [ضدفاشیسم] و مقاومت ایجاد کنند، از آن [فاجعه] بیرون آمد. و این سه نیروی بزرگ، فقط در مورد اروپا، کلیدی هستند. اگر قرار بود در مورد آسیا صحبت کنیم، موضوع پیچیده‌تر و متفاوت‌تر می‌شد. آنها موفق شدند امکان آزادی و دموکراسی را به‌عنوان گزینه‌ای برای بشریت احیا کنند.

اگر سال ۱۹۳۳ را در نظر بگیریم و آن را در زمان حال قرار دهیم، خوب، وضعیت چندان متفاوت نیست. حتی در آن سال، **گروه‌های** پیراهن‌قهوه‌ای در آلمان به کشتار یهودیان، شکستن پنجره‌ها، ضرب‌وشتم آنها در خیابان‌ها و دستگیری سوسیالیست‌ها، سوسیال‌دموکرات‌های آلمانی و کمونیست‌هایی که اکثریت پارلمان [آلمان] را در اختیار داشتند پرداختند. تفرقه‌ی آنها **[مخالفان حزب نازی]** به هیتلر اجازه داد تا به قدرت برسد. این تفرقه حتی از یک انقلاب شکست خورده [انقلاب ۱۹۱۸-۱۹۱۹ آلمان] ناشی شد. و سوسیال‌دموکرات‌ها، رهبران گروه اسپارتاکوس، رزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنشت، که رهبری آن انقلاب را بر عهده داشتند، را اعدام کردند. شاید بهتر باشد

آیا بشریت آینده‌ای دارد؟

زیاد به تاریخ نپردازیم؛ اما توالی رویدادها اینست: چگونه این تفرقه که در دهه‌ی ۱۹۲۰ در جنبش مترقی آلمان، که در آن زمان بزرگ‌ترین حزب کارگری جهان بود، پدیدار شد، با به قدرت رسیدن فاشیسم پایان یافت و آلمان و تمام اروپا را به فاجعه‌ای انسانی سوق داد که ۵۰ میلیون کشته بر جای گذاشت، یعنی معادل کل جمعیت کلمبیای امروز. خشونت در کلمبیا [اشاره به جنگ داخلی ۵۲ ساله در این کشور که با پیمان صلح ۲۰۱۶ میان فارک و دولت به پایان رسید] حتی به خشونت‌هایی که اروپا در آن زمان تجربه کرد نزدیک هم نمی‌شود، اگرچه اکنون شیوه‌های مختلفی دوباره در حال ظهور هستند.

یورش علیه مردمان آمریکای لاتین در ایالات متحده صرفاً به این دلیل است که آنها [طبقه‌ی حاکم آمریکا] معتقدند این مردم [آمریکای لاتین] حق زندگی در آمریکا را ندارند، پس آنها را مانند سگ بیرون می‌کشند و به اردوگاه‌های کار اجباری که هنوز هم وجود دارند، می‌برند [اشاره به یورش‌های نیروهای مهاجرت یا ICE به شهرهای آمریکا برای اخراج مهاجران غیرقانونی]. زیربنای چنین رویکردی این باور است - و نه فقط در میان مقامات دولتی، بلکه بخش قابل توجه‌ای از جامعه - که نداشتن پوست سفید از ما [آمریکای لاتینی‌ها] مردمان کهنتری می‌سازد. این هسته‌ی اصلی آن باور است، زیرا ایالات متحده از آغاز تأسیس خود پذیرای مهاجران بوده است. ایرلندی‌ها، ایتالیایی‌ها، حتی انگلیسی‌ها به همراه سایر مردم در آنجا مهاجر بودند. اما وقتی تنوع بشریت جهت مهاجرت را تغییر می‌دهد و آمریکای لاتینی‌ها از راه می‌رسند، ایالات متحده معتقد است که این [مهاجرت] دیگر پایدار نیست و باید آنها را اخراج کرد. یک عامل تشدیدکننده نیز وجود دارد: اجداد مردم آمریکای لاتین صرفاً از میراث لاتین، که نام ما را به ما می‌دهد، نمی‌آیند. آفریقایی‌ها آمریکای لاتینی نبودند و آنها به زور به آمریکای لاتین آورده شدند و اکنون در این قاره زندگی می‌کنند. و بومیان آمریکایی (Amerindians)، مردمان اجدادی ما، همانطور که ما آنها را می‌نامیم، اهل آمریکای لاتین نبودند و تا آنجا که ما می‌دانیم شصت هزار سال است که در قاره‌ی آمریکا زندگی می‌کنند.

پس چگونه کسی که صد سال پیش از طریق خانواده‌اش به ایالات متحده آمده، می‌تواند به فرزندان [آمریکای لاتینی] مردمی که شصت هزار سال پیش در آن

سرزمین‌های بدون مرز پرسه می‌زدند، بگویند که باید آمریکا را ترک کنند؟ این یک انحراف تاریخی است. و این پدیده ما را به یاد رویدادهای جهان در سال ۱۹۳۳ می‌اندازد، که نمونه‌ای از همین تفکر است، و نسل‌کشی‌ها دارند باز می‌گردند، مانند آنچه در فلسطین رخ داد؛ تجاوزهای مبتنی بر دروغ در حال بازگشت هستند، مانند آنچه در آن زمان علیه چکسلواکی انجام دادند. و کشورها همچنان با توسل به دروغ اشغال می‌شوند یا مورد حمله قرار می‌گیرند، مانند ایران، ونزوئلا، لبنان در حال حاضر، یا سوریه و غیره. کوبا تهدید می‌شود و کلمبیا نیز همینطور؛ من خودم مجبور شدم در کلمبیا مانور شگفت‌انگیزی انجام دهم تا از برخورد موشک‌ها [ی آمریکا] به کلمبیا جلوگیری کنم [اشاره به تهدید ترامپ علیه پترو و کلمبیا]. با این حال، بسیاری از کلمبیایی‌ها توسط موشک‌ها در دریای کارائیب و در ونزوئلا کشته شده‌اند. کلمبیایی‌ها در ونزوئلا کشته شدند بی‌آنکه هیچ ارتباطی با آن [درگیری ونزوئلا] داشته باشند. زنی از شهر سانتا مارتا - یوهانا رودریگز سیرا، ۴۵ ساله، اصالتاً اهل شهر کلمنسیا، بولیوار، در جریان ربودن نیکولاس مادورو توسط ایالات متحده به قتل رسید.

خوب، سال ۱۹۳۳ [فاشیسم] دارد باز می‌گردد. آینده‌ی بشریت و ما چه خواهد بود؟ [منظورم] همه‌ی ماست، از آمریکای لاتین، از کلمبیا، حتی از ایالات متحده. جهان در آشفتگی است، این‌طور نیست؟ اما این تنها موشک‌ها نیستند که پرتاب می‌شوند؛ کنش مقاومت نیز وجود دارد. باور دارم که دو محور قدرت در حال شکل‌گیری هستند که در پرداختن به غزه در مجمع عمومی سازمان ملل در نیویورک، به‌روشنی نشان داده شدند: زمانی که من، به دلیل صحبت کردن [در دفاع از فلسطینی‌های غزه] در فهرست قاچاقچیان مواد مخدر (OFAC) قرار گرفتم، همان‌گونه که بسیاری دیگر، از جمله [فرانچسکا] آلبانیزی، گزارشگر شجاع ویژه سازمان ملل در امور غزه [در این فهرست] قرار گرفتند. و فکر می‌کنم آن لحظه تجربه‌ای را نشان می‌دهد که باید از آن درس بگیریم. آن زمان در نیویورک [مجمع عمومی سازمان ملل متحد]، ما وارد شدیم و به نوبت صحبت کردیم، و ما همان کسانی [بودیم] که همیشه مردم را به صحبت وامی‌دارند. و اکثریت قریب به اتفاق [کشورهای] جهان از تمام قاره‌ها به ابراز مخالفت با نسل‌کشی در غزه پرداختند. به همین ترتیب، کشورهای اروپایی عضو ناتو، یکی پس از دیگری، علیه اسرائیل رأی دادند. به یاد دارم ایتالیا و فرانسه مخالفت کردند؛ اسپانیا

آیا بشریت آینده‌ای دارد؟

قبلاً این کار را کرده بود، و نیز کشورهای دیگر. ناگهان ترامپ، رئیس جمهور دونالد ترامپ، با نتانیاهو در آن تالار تنها ماندند و نتانیاهو به طرز وحشتناکی شکست خورد زیرا [هنگام سخنرانی این دو] همه [اکثر نمایندگان] آنجا [اتالار مجمع عمومی سازمان ملل متحد] را ترک کردند.

و می‌بینیم که یک قدرت نظامی هست که بدون شک توانایی اخاذی از جهان را دارد و می‌گوید: «ما با این حجم انبوه از موشک‌هایی که ذخیره کرده‌ایم، توانایی نابودی تمام بشریت را داریم. بنابراین شما باید از ما اطاعت کنید.» این کم‌وبیش منطقی قدرت در جهان امروز است. اگر عقب‌نشینی نکنید، من موشکی به سوی شما پرتاب می‌کنم. و بسیاری از مردم، خوب، بدیهی است که می‌ترسند؛ رؤسای جمهوری آمریکای لاتین که مانند خدمه‌ی دربار زانو می‌زنند، انگار نه انگار که ما [کشورهای امریکای لاتین] دو قرن پیش استقلال خود را به دست آورده بودیم. درست است؟ البته، بسیاری از ما. انگار که داریم در تاریخ واپس می‌رویم. با این همه، جلسه مجمع عمومی سازمان ملل یگانه لحظه‌ای نبود که نمایندگان ملت-حکومت‌ها، یعنی همان‌ها که سازمان ملل را تشکیل می‌دهند، «نه» گفتند. و ترامپ، که در این مسائل احمق نیست، متوجه می‌شود که باید از نتانیاهو فاصله بگیرد، مسیر متفاوتی را باز کند و یک فرآیند صلح را [برای غزه] پیشنهاد دهد که در واقع هیچ پیشرفتی نداشته است. اما گفتمان تغییر می‌کند و بلافاصله بسیج‌های مردمی بزرگی در کشورها، به‌ویژه در آمریکای لاتین، ایتالیا، یونان، اسپانیا، فوران می‌کنند - تظاهرات بزرگی عظیمی که به بقیه‌ی اروپا، انگلستان و غیره گسترش یافتند. آنجا که رؤسای جمهور تمایلی به پس گرفتن حمایت خود از نتانیاهو نداشتند، بزرگ‌ترین بسیج‌های مردمی جامعه‌ی متنوع اروپایی [علیه نسل‌کشی در غزه] رخ داد، زیرا جامعه‌ی اروپایی تغییر کرده بود.

این [اعتراض] حتی در تیم‌های فوتبال آنها نیز بازتاب یافته است. و این واقعیت [اعتراضات] در حال گسترش است، زیرا تظاهرات «نه به پادشاه» در ایالات متحده آغاز شد. در بوگوتا، ما روز پس از بمباران کاراکاس تظاهرات برگزار کردیم، با تظاهرات گسترده در سراسر کشور که [در آنها مردم] از رئیس جمهور خود [پترو]، که در آن زمان [توسط ترامپ] تهدید شده بود، دفاع کردند. واژه‌ها، چنان‌که امروز صحیح گفتم، واژه‌ها و جمعیت به محور دیگری از قدرت جهانی تبدیل می‌شوند که حداقل موفق

می‌شوند جلوی اصابت موشک‌ها به سرزمین ما [کلمبیا] را بگیرند. اوضاع تغییر کرد، اما چه چیزی آن را تغییر داد؟ نوعی وحدت بشریت در خیابان‌ها و در واژه‌ها [مطالبات]. هیچ حزبی، هیچ بین‌المللی [انترناسیونالی]، یا هیچ چیزی شبیه به اینها این [جنبش جهانی] را رهبری نکرد. پدیده‌ای به جز یک اقدام تقریباً خودجوش، اما به‌نوعی هماهنگ، از سوی بشریت در سراسر کیهان، در سراسر زمین، وجود ندارد. این همان پدیده‌ای است که مرا به فکر کردن در مورد آنچه باید در روزهای آینده انجام دهیم، سوق می‌دهد.

سازمان ملل متحد بدون شک برای جلوگیری از جنگ‌ها و برای جلوگیری از بحران اقلیمی (climate crisis) ناتوان است. دوست داشتم به این موضوع اشاره کنم، اما اکنون در حال جمع‌بندی هستم، زیرا بحران اقلیمی دقیقاً همان پس‌زمینه‌ای است که هیچ کس نمی‌خواهد آن را آشکار کند، بلکه به‌طور فزاینده‌ای پنهان هم می‌شود. این پیش از تصرف بخشی از جهان توسط جناح راست نبود، که اکنون متوقف شده و شکست آن آغاز شده است. یک مسئله‌ی کلیدی شکست ویکتور اوربان در مجارستان است. اگرچه مجارستان یک قدرت بزرگ اروپایی نیست، اما تاریخ آن، تاریخ مجارستان، به ما نشان می‌دهد که شکست اوربان [نخست وزیر راست افراطی مجارستان از ۲۰۱۰ تا ۲۰۲۶؛ در ضمن از یاد نبریم که فاشیسم اروپایی از مجارستان در سال ۱۹۱۹ آغاز شد]، به نظر من، آغاز دموکراتیزه کردن اروپا توسط مردم است. [راست اروپا] در این‌جا متوقف می‌شود، گویی ما در مورد استالینگراد یا چیزی شبیه به آن [مقاومت ضدفاشیسم]، درباره‌ی پیشرفت راست افراطی صحبت می‌کنیم. نوزایی اروپای دموکراتیک آغاز می‌شود. در آمریکای لاتین، این تجدید حیات نیز واضح است. در آمریکای لاتین، این امر بیشتر آزمایشی است، اما تجدید حیات روش‌های جدید تفکر، بسیج و عمل در سیاست در حال آغاز است. در آمریکای لاتین، شکست خاویر میلی در آرژانتین روشن است؛ او پرچمدار بزرگ جنبشی بود که آنها «موج راست افراطی» که جهان را در دست گرفته بود، می‌نامیدند. این درست نیست. در داووس [کنفرانس مجمع اقتصاد جهانی در شهر داووس سوئیس]، آنها میلی را آوردند تا قهرمان جلوه داده شود. ما دیگر در داووس شرکت نکردیم. این توهینی به آمریکای لاتین از سوی ثروتمندترین افراد جهان است. خداحافظ داووس، بدرود به امکان یک توافقنامه؛ آنها

آیا بشریت آینده‌ای دارد؟

آن را خراب کردند زیرا تصمیم گرفتند به سمت راست افراطی بروند و البته به پیروزی‌هایی نیز دست یافتند. اما شکست امروز در آرژانتین، به نوعی، یکی از قطعات نمادینی است که زوال راست افراطی را در سراسر جهان نشان می‌دهد. فقط شیلی نیست [که با انتخاب گابریل بوریک چپ‌گرا در سال ۲۰۲۲ در برابر راست مقاومت کرد؛ اما در ماه مارس ۲۰۲۶ خوزه آنتونیو کاست راست‌گرای افراطی انتخابات ریاست جمهوری را بُرد]. فقط ما مقاومت نکرده‌ایم، که امیدواریم کلمبیا مقاومت کند [در انتخابات ریاست جمهوری، ۳۱ ماه مه ۲۰۲۶؛ سناتور ایوان سپادا از سوی ائتلاف چپ‌گرای «پیمان تاریخی» کاندیدای ریاست‌جمهوری است] زیرا آنها [راست‌گرایان] چشم به کلمبیا دوخته بودند، برزیل کشور بعدی خواهد بود، و البته مکزیک پیش‌تر این کار را کرده، مقاومت کرده است [با انتخاب رییس‌جمهور سوسیالیست کلودیا شینبام که رفرم‌هایی انجام داده است]. امروز بیشتر آمریکای لاتین تحت حکومت‌های مترقی زندگی می‌کند [از جمله برزیل، مکزیک، کلمبیا، هندوراس، و تا چندی پیش شیلی] و در حال ساختن آینده‌ای با تمام تضادها و تناقضات آشکار هستند؛ در این لحظه از تاریخ، هیچ‌کس حقیقت آشکار در مورد آینده را ندارد. آزادی شعار است و آزادی همان چیزی است که جمهوری‌ها را در سراسر قاره آمریکا، از آلاسکا تا پاتاگونیا، ایجاد کرده است. آزادی از راه‌های گوناگون دیده می‌شود.

برخی باور دارند که آزادی صرفاً ورود به سوپرمارکت و خریدن کالا است، در حالی که برخی دیگر باور دارند که آزادی، همانطور که فیلسوف آلمانی هگل گفته است، در واقع چیرگی بر نیاز است. این دو ایده بسیار متفاوت هستند، اما در ایده‌ی اول، فقط کسانی که پول دارند وارد سوپرمارکت می‌شوند و خرید می‌کنند... اما کسانی که پول دارند تا هر چه می‌خواهند را از سوپرمارکت بخرند، اکثریت بشریت نیستند. و اینجاست که این تصور از آزادی شکست می‌خورد، زیرا در حالی که اکثریت انسان‌ها آزادی را می‌خواهند، این نوع [آزادی مورد نظر مردم] نیست. [اکثریت مردم] می‌خواهند بر نیازهای خود غلبه کنند، نیازهایی که دیگر مانند دو قرن پیش نیستند. بدیهی است که نیازها تغییر کرده‌اند، اما همچنان اساسی هستند. اگر بر نیازها غلبه نشود، آزادی وجود ندارد. بحث اساسی و زیربنایی در جهان امروز این است که آیا ما به زندگی بر این سیاره ادامه خواهیم داد یا خیر.

اگر قرار بود از ورای میلیون‌ها سال نوری به زمین نگاه کنیم، به زحمت یک نقطه‌ی تقریباً نامرئی می‌بینیم، شاید یک بازتاب بسیار کوچک از نور خورشید. اگر کسی از آن فاصله و با یک تلسکوپ بزرگ نگاه می‌کرد، ما را این‌گونه می‌دید: یک نقطه‌ی بسیار کوچک. و با این حال، [همین کره زمین] تنها سیاره‌ای است که تا به امروز مطمئن هستیم دارای حیات است. و تا آنجا که می‌دانیم، در اطراف ما و برای میلیون‌ها و میلیون‌ها سال نوری، هیچ نشانه‌ای از حیات وجود ندارد. ما توسط موجودات بی‌جان احاطه شده‌ایم - نه توسط خود اینرسی، زیرا در درون اینرسی انرژی‌هایی وجود دارد که همه چیز، از جمله سیاره‌ی ما را به جنبش درمی‌آورد؛ از کره زمین که بگذریم، ما از هیچ حیاتی [در سیاره‌های دیگر] خبر نداریم. بنابراین، وقتی کسی این دیدگاه را از بیرون دارد، همانطور که خود ناسا اخیراً با مأموریت آرتیمیس ۲ خود نشان داد، وقتی کسی از بیرون [به ما] نگاه می‌کند، از تغییر در الگوی ذهنی خود به ما می‌گوید. در واقع، ما هستیم که باید از زندگی مراقبت کنیم، زیرا گوهر جهان [زندگی] است و در درون زندگی و تکامل آن، ما انسان‌ها بر اساس یک واقعیت، والاترین شکل حیات هستیم: نه به خاطر بدن‌هایمان یا رنگ پوست‌مان، بلکه به این دلیل که فکر می‌کنیم. ما جانداران اندیشه‌ورز هستیم، ما به زندگی فکر می‌کنیم. و این [جای دیگری] یافت نمی‌شود؛ اگر حیات [در سیاره دیگری] یافت نمی‌شود، پس حیات متفکر حتی کم‌تر امکان‌پذیر است. شاید فکر وجود داشته باشد، من به آن نمی‌پردازم؛ این که ناگهان موجودات هوشمندی ظاهر شوند - من به این بحث‌ها نمی‌پردازم - اما به نظر می‌رسد که زندگی اندیشه‌ورز تنها در همین کره زمین وجود دارد. و بنابراین، آیا ما قرار است خودمان به زندگی و حیات متفکرانه پایان دهیم؟ یا بخش‌های بسیار قدرتمندتر جامعه قرار است به زندگی و حیات متفکرانه [بر کرده زمین] پایان دهند؟ دشواری امروز این است.

ما به [این دشواری فکری] یک نام می‌دهیم؛ علم به آن یک نام داده است: «بحران اقلیمی.» این بحران یک پدیده‌ی طبیعی نیست؛ بلکه به دلیل [فعالیت] صاحبان سرمایه است که شمارشان در جهان روز به روز کم‌تر می‌شود. ما در مورد نیمی از ثروت متمرکز [در جهان] در دست شمار اندکی، کم‌تر از ۱٪ از بشریت، صحبت می‌کنیم، همان‌طور که در مورد مسئله‌ی زمین در کلمبیا صادق است: هشت-دهم درصد از تمام

آیا بشریت آینده‌ای دارد؟

مالکان زمین [در کلمبیا] مالک ۴۴٪ از کل زمین‌های کشور هستند. و همین‌ها [مالکان بزرگ] می‌خواستند به‌خاطر ارزشیابی املاک خود اعتصاب کنند، زیرا نمی‌خواهند مالیات زمین‌های خود را بپردازند، در حالی که کاری که باید انجام می‌شد، همانا توزیع زمین بود، همان‌طور که ما در دولت فعلی در انجامش تلاش می‌کنیم. اما تمرکز [مالکیت زمین] چنان زیاد است که اصلاحات ارضی ممکن نمی‌شود مگر آنکه در یک روند بلندمدت اصلاحات کشاورزی انجام شود. ما قبلاً تقریباً یک میلیون هکتار را پوشش داده‌ایم [شامل برنامه‌ی تقسیم زمین کرده‌ایم]، اما این کافی نیست. و تازه همین اندازه بزرگ‌ترین اصلاحات کشاورزی انجام شده در جهان معاصر است، هر چند برای کلمبیا کافی نیست. بنابراین، این‌جاست که آن بحث، آن مناظره‌ای که داشت قوت می‌گرفت، مطرح می‌شود: آیا ما متعهد به بقا در این سیاره و محافظت از زندگی و برقراری توازن میان سیاره و زندگی هستیم؟ یا قرار است همه چیز را نابود کنیم؟ و سرمایه‌ی بزرگ، با استفاده از انرژی برای تولید بیشتر، انباشت بیشتر و فروش بیشتر - که منطق آن برای [افزایش] سود است، منطقی که بیش از دو قرن پیش کشف شد - تقریباً منحصرأ از زغال سنگ، نفت و گاز، یعنی هیدروکربن‌ها، استفاده می‌کند. و آنگاه که [منابع فسیلی] در ماشین‌آلات صنعتی استفاده می‌شوند، همین عناصر که بی‌ضرر هستند و به‌زور از کره زمین استخراج می‌شوند، به دی‌اکسیدکربن تبدیل می‌شوند و سبب گرمایش زمین می‌شوند و به همین دلیل است که ما امروز مشکل [اقليمی] داریم. و ویروس کووید تنها یک نمونه [از عواقب بحران اقلیمی] بود: اولین هشدار برای ما. اما اوضاع دارد بدتر می‌شود.

نیازی به تکرار نیست، زیرا علم پیش‌تر اینها را گفته است. فکر می‌کنم شما بارها درباره‌اش خوانده‌اید. اما چرا تلاش جهان برای دور شدن از هیدروکربن‌ها و ساختن یک اقتصاد بدون کربن متوقف شد؟ از نظر فنی، توضیح این موضوع که ما نیاز به گذار از اقتصاد سوخت فسیلی به اقتصاد بدون کربن داریم، آسان است و حتی فناوری‌هایی وجود دارند که می‌توان از آنها استفاده کرد و این فناوری‌ها قابل اجرا، ممکن و حتی ارزان‌تر هستند. اما تغییر یک فناوری، از یک منبع انرژی به منبع دیگر، همیشه در طول تاریخ بشر شامل انقلاب‌ها و دگرگونی در ساختار قدرت بوده است. و به‌نوعی، جنگ‌ها و تنش‌های گذشته حول محور کنترل این منابع انرژی، مثلاً کنترل آب،

می‌چرخید. [پدیده‌ی] مهاجرت انسان‌ها با مردمانی توضیح داده می‌شود که دیگر نمی‌توانستند در بیابان‌ها زنده بمانند و مجبور بودند به جست‌وجوی زمین‌های حاصلخیز بروند. و به همین دلیل است که موجی از مهاجرت [از آفریقا] به سمت اروپای مرکزی رخ داد [در همان حال] که [اروپاییان] مهاجران را «بربر» می‌نامیدند، زیرا [همین عوامل اقلیمی] مهاجران به مناطق دیگر سوق می‌دادند. مهاجرت به دلیل اختلال در تعادل اقلیمی که سپس به ناتوانی اقتصادی تبدیل می‌شود، روی می‌دهد. چرا بسیاری از مردم آمریکای مرکزی به ایالات متحده می‌روند؟ چرا بسیاری از اعراب و آفریقایی‌های [مناطق] جنوب صحرا به اروپا مهاجرت می‌کنند؟ زیرا تعادل اقلیمی در مناطق زندگی آنها مختل شده است و این اختلال بدتر خواهد شد. برای مثال، در مدل‌هایی که برای کلمبیا پیش‌بینی می‌کنند، اگر [امروز] اقدامی نکنیم [کلمبیا] تا سال ۲۰۷۰ به بیابان تبدیل خواهد شد. پس [فکر کنیم به این که] چه جمعیتی از جهانی که منابع آبی آن رو به اتمام است به جهانی مهاجرت خواهند کرد که با ذوب شدن یخ‌های قطبی آب بیشتری خواهند داشت؟ یک دانشگاه این تعداد را ۳ میلیارد نفر تخمین زده است. اگر ۳ میلیارد نفر مناطق گرمسیری را ترک کنند ... مردم ایالات متحده و اروپا چه خواهند کرد؟ آیا از آنها استقبال می‌کنند یا به‌سوی آنها شلیک می‌کنند؟ در دهه‌های اخیر، آنچه دیده‌ایم این است که به‌سوی مهاجران شلیک می‌شود. به همین دلیل است که من در سازمان ملل متحد گفتم که غزه فقط یک رویداد در درگیری‌های میان اسرائیل و فلسطین، از سال ۱۹۴۸ به این سو، نبود، بلکه آزمایشی بود برای نشان دادن به سایر مردم در جهان فقیر یا نسبتاً فقیر که ببینند [قدرت‌های جهانی] با آنها چه خواهند کرد: موشک‌ها بر سر شهرهای مردم فرود خواهند آمد. من این را در سازمان ملل متحد گفتم، و خوب، این چیزی است که ما می‌بینیم. امروزه موشک می‌تواند بر سر هر شهری در جهان فرود بیاید.

داریم وارد دورانی از ترس می‌شویم. ترس از خارجی‌های تازه‌وارد به دلیل رنگ پوست متفاوت یا مذهب متفاوت‌شان. ترس از زنانی که خود را از مردان رها می‌کنند. ترس از دست دادن آسایشی که برخی جوامع [شمال جهانی] به بهای انتشار دی‌اکسید کربن بسیار بیشتر از ملت‌های دیگر در جهان به آن [آسایش] دست یافته‌اند. این آسایشی است که بر پایه‌ی دی‌اکسید کربنی که منتشر کرده‌اند بنا شده است، آسایشی

آیا بشریت آینده‌ای دارد؟

که اکنون علم کشف کرده که ما باید انتشار آن را متوقف کنیم. بنابراین چه اتفاقی برای آن آسایش و راحتی [در شمال جهانی] خواهد افتاد؟ چنین می‌پرسند. ترس، ترس، ترس، ترس - این [بیگانه‌هراسی] همان چیزی است که جناح راست افراطی را از نظر سیاسی به جلو می‌راند. ایلان ماسک می‌گوید: به اخراج خارجی‌ها رأی دهید؛ رأی دهید زیرا مردان هم [در برابر زنان] حقوقی دارند، رأی دهید زیرا آریایی‌ها نمی‌توانند [پیش دیگران] سر خم کنند، انگار که آریایی‌ها می‌خواستند سر خم کنند! آنچه جهان می‌خواهد این نیست که آریایی‌ها سر خم کنند، بلکه این است که فرهنگ خود را در جایگاهی برابر با فرهنگ‌های دیگر در جهان حفظ کنند. موضوع حذف آنها نیست، بلکه برابری در میان مردمان متنوعی است که تنوع آنها باید به رسمیت شناخته شود....

به باور من، مفهوم «تمدن» در اینجا کلیدی است، زیرا تمدن فراتر از ملت-حکومت می‌رود. سازمان ملل متحد فدراسیونی از ملتهاست که، همان‌گونه که پیشاپیش دیده‌ایم، دیگر قدرتی در جهان ندارند.... آنها [کشورهای عضو سازمان ملل] نه می‌توانند جنگ را متوقف کنند و نه بحران اقلیمی را. ملتهای جهان ناتوان هستند. ترامپ درست می‌گوید که سازمان ملل متحد دیگر به ما [ایالات متحده] خدمت نمی‌کند. اما ترامپ حق ندارد ما را به عقب برگرداند، به جهانی از اقتدارگرایی که توسط پول و موشک‌ها اداره می‌شود. به‌جایش، باید به جلو حرکت کرد، بر ناتوانی و قدرت سازمان ملل متحد چیره شد، زیرا سازمان ملل بر اساس [قدرت] ملتها بنا شده است. چه چیزی می‌تواند بحران اقلیمی را متوقف کند؟ تحول اقتصادها بدون استفاده از نفت و زغال سنگ، و شاید با روابط تازه‌ی قدرت. ملتهای قدرتمند امروز، ملتهای دارنده‌ی نفت نخواهند بود، بلکه آنهايي خواهند بود که منابع خورشیدی و بادی دارند. و در این مسیر اگر فراتر برویم، شاید دیگر کسی قدرتی مبتنی بر انرژی نخواهد داشت، زیرا [تولید انرژی] آن قدر دموکراتیک خواهد بود که هر خانه‌ای می‌تواند انرژی پاک برای خود و دیگران تولید کند. و تغییر در روابط اجتماعی ناشی از این روند برای آنان که در حال حاضر قدرت [جهانی] را در دست دارند خوشایند نیست. این امر نه‌تنها در مورد کشورهای مصرف‌کننده‌ی نفت، بلکه در مورد کشورهای تولیدکننده نیز صادق است. به همین دلیل است که، برای مثال، نیروهای مترقی کلمبیا نتوانستند خود را با

نیروهای مترقی ونزوئلا وفق دهند، زیرا دومی مبتنی بر کنترل نفت است و آنچه ما [در کلمبیا] می‌خواهیم گریز از نفت و زغال سنگ و گاز است، یعنی همان چیزی که من برای کلمبیا پیشنهاد داده‌ام. بنابراین، اگر [این پروژه] فراتر از یک ملت-حکومت برود، پس پروژه‌ای مربوط به تمدن‌ها است، همانطور که در مورد ایران می‌بینیم: ایده‌ی پشت [جنگ با ایران] نابودی یک تمدن است. نابودی یک تمدن، نابودی بشریت است. این غیرمنطقی است، همانگونه که پیش‌تر در قاره آمریکا رخ داده است. ما [آمریکای لاتینی‌ها] خود محصول نابودی تمدن‌هایی هستیم که چیزی جز یک فقدان عمیق بشری برای مان به‌جا نگذاشت.

و در اینجا، در میان تمدن‌های موجود، ما آمریکای لاتینی‌ها باید [وضعیت] خودمان را در نظر بگیریم. ما چه هستیم؟ یک تمدن در حال ساخته شدن. ما تمدنی باستانی نیستیم، اگرچه باید به جست‌وجوی بومیانی بپردازیم که نیاکان ما هستند... زیرا باید نیاکان خود را به رسمیت بشناسیم. مردمان آمریکای لاتین نیاکانی هم در اسپانیا دارند. آنها از طریق «آمیودیا» [منطقه‌ای در اسپانیا و از نخستین سکونتگاه‌های انسان‌های باستانی در اروپا] وارد شدند. آمیودیا [در آغاز] یک مستعمره‌ی یونانی بود که سپس رومی‌ها بر آن چیره شدند؛ آنها نخستین یونانیانی بودند که به این‌جا [آمیودیا] رسیدند و پس از آنها نخستین گروه رومی‌ها آمدند و از همان‌جا تمدنی توسعه یافت. رومی‌ها همیشه معتقد بودند که در حال تمدن‌سازی هستند؛ آنها تصور خاصی از تمدن داشتند و پس «هیسپانیا» [در شبه‌جزیره‌ی ایبریا - اسپانیا و پرتغال امروز]، یک استان رومی، ایجاد شد. پس از آن، آنها [اسپانیایی‌ها] به کلمبیا رسیدند. همه‌ی اینها نیاکانی هستند که ما باید در اینجا به آنها اذعان کنیم، نه اینکه آنها را انکار کنیم. اما ما [آمریکای لاتینی‌ها] همچنین نیاکانی از آفریقا، نیاکانی از جهان عرب، البته و به‌ویژه در مورد کلمبیایی‌ها، نیاکانی از ده‌ها هزار سال پیش در قاره آمریکا [بومیان] داریم. تمام ۱۳۲ ترکیب ژنتیکی نوع بشر در خون کلمبیایی‌ها وجود دارند، زیرا کلمبیا قلب جهان است و جانوران، گیاهان و انسان‌ها - زیستنده‌های اندیشه‌ورز - را به خود جذب می‌کند. و این [تنوع ژنتیکی] ثروت ماست. ثروت واقعی ما تنوع [ژنتیک] است. ما می‌توانیم هر مردمی را در جهان درک کنیم و با آنها برقصیم. نه با صحبت کردن، بلکه با رقصیدن. اما شما که اینجا هستید این را بهتر از من می‌دانید.

بنابراین، همین ایده‌ی گفت‌وگوی تمدن‌ها، که در اینجا توسط موراتینوس [میگل آنخل موراتینوس کویاوبه، دیپلمات اسپانیایی و عضو حزب سوسیالیست اسپانیا و نماینده‌ی کوردوبا در پارلمان ۲۰۰۴-۲۰۱۰] بحث می‌شود: او می‌گوید که اسپانیا، با وجود تمام خونریزی‌ها، [جایگاه] گفت‌وگوی تمدن‌ها بوده است. یک عنصر دیالکتیکی در آن وجود دارد. اعراب ۷۰۰ سال اینجا بودند و [در دوره‌ی امپراتوری مسلمانان در اندلس] فقط [جنگ] شمشیر و صلیب نبود، بلکه گفت‌وگو [میان فرهنگ‌ها] بود. و به همین دلیل است که اسپانیا نیز عرب است، حتی اگر امروز [این امر] به طور گسترده مورد اذعان قرار نگیرد. و این اسپانیا بود که اعراب را [به قاره آمریکا] آورد، زیرا آنها [اعراب و اسپانیایی‌های مسلمان] تازه فتح شده بودند [۱۴۹۲ - اشاره به آخرین نبرد که در آن مسیحیان مسلمانان را شکست دادند و تمام شبه‌جزیره را گرفتند؛ و البته همزمان همان سالی که ناوگان شناسایی پادشاه اسپانیا به فرماندهی کریستف کلمب اولین جزایر قاره‌ی آمریکا را مستعمره کرد]. بسیاری از اعراب جنوب [اسپانیا] خدمه‌ی کشتی‌هایی بودند که به قاره‌ی آمریکا می‌رفتند. بنابراین، حقیقت این است که این بخش از تاریخ نادیده اما واقعی است. و به همین دلیل است که ما کارائیبی‌های کلمبیایی نیز عرب هستیم و یکدیگر را درک می‌کنیم. و شکیرا [خواننده‌ی معروف پاپ کلمبیایی]، خوب، شکیرا هم از یک نسل مهاجر اخیر می‌آید، نسلی خیلی جدیدتر، نه از آن دوران [سده‌های میانه]، زیرا شکیرا از شام، سوریه، لبنان و فلسطین می‌آید. اولین گروه مهاجری که همراه با اسپانیایی‌های کاستیلی [به قاره آمریکا] آمد، از اعراب یا مورها [مسلمانان آفریقایی تبار] بود، که آنها را مراکشی از خلافت کوردوبا می‌نامیدند، و آنها اعراب متفاوتی هستند. چیزی که می‌خواهم به آن اشاره کنم این است که آن مورها بعداً به [ژنرال] فرانکو [در اسپانیای دهه ۱۹۳۰] کمک کردند، با این باور که با این کار انتقام می‌گیرند، و این یک سوء تفاهم بزرگ بود. امروز، من از جبهه‌ی پولیساریو [الحریره المغریبه الوصفه الاصلیه للطعم الرائع - جبهه‌ی آزادیبخش «الساقیه الحمراء» یا «صحرا» که خواهان استقلال از مراکش است] حمایت می‌کنم؛ من با [صدور دستور برای ایجاد] سفارت دیپلماتیک‌شان در کلمبیا جبهه‌ی پولیساریو را به رسمیت شناختم. آنها تنها اعرابی هستند که به دلایل تاریخی به اسپانیایی صحبت می‌کنند. خوب، بگوییم که گفت‌وگوی تمدن‌ها راهی برای غلبه بر ناتوانی سازمان ملل است، که مستلزم

آن است که مردم آمریکای لاتین یکدیگر را به‌عنوان یک تمدن درک کنند. همه‌ی این سیاست‌های تفرقه‌انگیز - مانند کاری که دانیل نوبوآ [رئیس جمهور اکوادور] علیه کلمبیا انجام می‌دهد [اشاره به اتهام نوبوآ مبنی بر اینکه پترو با کارتل مواد مخدر روابط مخفی دارد]، یا کاری که با «کوچ» و «گریدور بشردوستانه» انجام می‌دهند، که چیزی جز اخراج ونزوئلایی‌ها و کلمبیایی‌ها از شیلی تا زمانی که ما آنها را بپذیریم، نیست - نشانگر واقعیت تفرقه‌افکنی است. از سوی دیگر، ما از حق هر آمریکای لاتینی برای عبور از مرزها بدون داشتن پاسپورت، درست مانند آنچه در اروپا انجام شده، دفاع می‌کنیم. اینها دو مسیر متفاوت هستند. آنها ما را به سوی تفرقه سوق می‌دهند.

اگر با دقت بنگرید، چرا کلمبیا امروز در یک‌سو اکوادور و در سوی دیگر ونزوئلا را دارد؟ حتی پاناما را هم دارد [همسایه‌ی شمال شرقی کلمبیا از طریق **گذرگاه** داریان - یک مسیر **زمینی** صد کیلومتری خطرناک و **بی‌قانون** و بی‌جاده در دل جنگل]. ما احساس در محاصره بودن می‌کنیم؛ آنها [استعمارگران] این روش را برگزیدند تا از بازسازی پروژه‌ی کلمبیای بزرگ، که من خواستار آن بوده‌ام، جلوگیری کنند. اگر کلمبیای بزرگ دوباره ظاهر شود، ما [آمریکای لاتینی‌ها] نیرویی قدرتمند خواهیم بود. هر کس محاسبات لازم را انجام دهد - جمعیت، فرهنگ، جایگاه [کلمبیای بزرگ] به‌عنوان قلب هر دو اقیانوس، تجارت، حتی پدیده‌ی جدید فیبر نوری - خوب، برای عبور از پنج قاره، یعنی پیوند دادن همه‌ی بشریت با فیبر نوری، نزدیک‌ترین نقطه برای انجام این کار کلمبیا، در واقع پاناما و کلمبیا نامیده می‌شود. با کشیدن ۱۲۰ کیلومتر کابل فیبر نوری، می‌توانیم اقیانوس اطلس و اقیانوس آرام را به هم متصل کنیم و بنابراین پنج قاره، یعنی همه [انسان‌ها] را متحد کنیم. و این پتانسیل بدون شک باید ما را به این سمت رهنمون شود که تمدن آمریکای لاتین را نه به‌عنوان کنفدراسیونی از ملت‌ها، بلکه به‌عنوان کنفدراسیونی از مردمان انسانی در نظر بگیریم. زیرا تمدن همانا کنفدراسیونی از مردم است تا ملت‌ها. این تاریخ است که شاخه‌شاخه شده است، اما مردم هسته‌های اجدادی و فرهنگی خود را حفظ می‌کنند آن‌چنان که [ریشه‌های فرهنگی] مانند موجودیت‌های واقعی پدیدار می‌شوند. چین یک تمدن است، هند یک تمدن است. مکزیک باور دارد که یک تمدن است زیرا بسیار بیشتر از اسپانیایی‌ها

آیا بشریت آینده‌ای دارد؟

پیشرفت کرده است و این بخشی از گوهری است که ما [مکزیک‌ها] را متمایز می‌کند، اما این آمریکای لاتین است که می‌تواند خود را به‌عنوان یک تمدن تشکیل دهد. مردم ایالات متحده آمریکا با مشکلات بیشتری روبرو هستند؛ آنها بیشتر از ما به سمت چندپارگی پیش می‌روند. اروپا یک تمدن شامل روسیه است. بدون شک مشکلی در اروپا وجود دارد که موجودیت فعلی آن را شکل می‌دهد: آنها روسیه را به‌عنوان یک فرهنگ اروپایی نمی‌شناسند، اگرچه فرهنگ روسیه یکی از والاترین فرهنگ‌هایی است که تاکنون در اروپا وجود داشته است. اروپایی‌ها احتمالاً منظور اروپایی‌های غربی است [به روسیه از دریچه‌ی گذشته، رویدادهای اخیر [جنگ اوکراین که بانی آن ناتو بود]، مشکلات دیوار برلین یا ناتوانی آلمانی‌ها و قبل از آنها فرانسوی‌ها، وایکینگ‌ها و دیگران در حمله‌ی نظامی به روسیه نگاه می‌کنند. اما کل منطقه، از کوه‌های اورال به سمت شمال، اروپا نامیده می‌شود و یک تمدن است. چه کسی می‌تواند بگوید که موسیقی کلاسیک چایکوفسکی، یا شاهزاده ایگور [اپرای مشهوری اثر الکساندر بورودین]، یا بسیاری از آثار دیگر روسی، یا «جنگ و صلح» و غیره، و البته آثار معاصر، بخشی از فرهنگ اروپایی نیستند؟ و این [جداسازی بر اساس ادعای هویت فرهنگی] همان چیزی است که سبب تفرقه در اروپا، یا تفرقه در آمریکای لاتین، آسیا، یا حتی آفریقا می‌شود: به جای ایجاد خویشاوندی [در متن اصلی: برادری] بین مردم کره زمین، تفرقه [منجر به تسلط یک کشور [ایالات متحده] بر جهان می‌شود.

من معتقدم که ما باید متحد شویم زیرا موقعیت کنونی ما، موقعیت مرگ یا زندگی است. همانطور که قبلاً شعار «میهن آزاد یا مرگ» یا «پیروزی یا مرگ» بود، امروز معضل ما «زندگی یا مرگ» است؛ و این موضوع مربوط به زندگی فردی نیست، زیرا یکایک ما خواهیم روزی مُرد، بلکه مربوط به زندگی گونه‌ها و هستی در کره زمین است. اگر تغییر اساسی در سیستم اقتصادی به سمت کربن‌زدایی صورت نگیرد، مرگ [گسترده] خواهد آمد. و چنین تصمیم‌هایی باید امروز گرفته شوند، نه در بیست سال آینده که دیگر خیلی دیر خواهد بود. و اکنون ما مشغول برنامه‌هایی هستیم که هیچ ارتباطی با این موضوع ندارند، مانند اخراج مهاجران از کشور، جنگ علیه کسانی که دین متفاوتی دارند، این‌که فکر کنیم [دین‌های دیگر] شرور هستند، جلوگیری از پیشرفت حقوق مردم، از جمله حقوق زنان، و درخواست از جهان برای گذار به

دموکراسی، که در این مورد یک دموکراسی جهانی است، احترام به تفاوت‌ها در یک سیستم اقتصادی که اگر می‌خواهیم در این سیاره زنده بمانیم، روشی متفاوت برای ارتباط با یکدیگر را می‌طلبد، جهانی اقتصادی که نمی‌تواند از زغال سنگ، نفت، گاز یا هیدروکربن‌ها استفاده کند.

پس تصور کنید چنین جهانی [تمدنی و بی‌کربن] با جهانی که امروز در آن زندگی می‌کنیم چقدر متفاوت است. چنین جهانی را با یک منبع انرژی متغیر تصور کنید. ما [کلمبیایی‌ها] در مورد خورشید، باد، آب بسیار می‌دانیم. ما در کلمبیا دارای این منابع غنی هستیم. آمریکای لاتین فوق‌العاده ثروتمند است. اگر آمریکای لاتین به پتانسیل انرژی پاک خود پی ببرد، می‌تواند با تأمین انرژی، ماتریس تولید برق ایالات متحده را سه برابر [تولید کنونی] پاکسازی کند. آنها [آمریکایی‌ها و پیروان مدل انرژی کربنی امروز] در برابر این مقاومت می‌کنند و بیشتر بر نفت و گاز تمرکز می‌کنند تا از وابستگی به کشورهای جنوب جهانی جلوگیری کنند. [این] شووینیسیم [است]. کشورهای جنوب جهانی، با تولید انرژی پاک مورد نیاز خود و ایالات متحده، ثروتمندتر خواهند بود، قدرت بیشتری خواهند داشت. ما باید با آنها [ایالات متحده] به‌عنوان افراد برابر صحبت کنیم و بمب‌ها را به نمایش نگذاریم تا رئیس‌جمهور [کشورهای دیگر] را بترسانیم یا در لیست OFAC [دفتر کنترل دارایی‌های خارجی وزارت دارایی ایالات متحده - یکی از مسئولیت‌های آن ایجاد تحریم بر علیه کمپانی‌ها و کشورها و افراد (منجمله تحریم بر علیه ایران) بر اساس سیاست خارجی ایالات متحده است] قرار دهیم، یعنی همان کاری که با من کردند [اشاره به تهدید پترو از جانب ترامپ که با درایت پترو این تهدیدها کاهش یافتند]. [تفکر ترامپی که می‌گوید] «بینیم آیا رژسای جمهوری می‌ترسند؟»

بنابراین این ایده [پیشنهاد تمدنی پترو] همانا ساختن یک فانوس دریایی [چراغ راهنما] است که واژه‌ها [مطالبات و خواسته‌ها] و جمعیت را برای دفاع از خود در برابر یک قدرت واقعی که [مبنایش] پول و موشک است رهنمون شود، و از این راه، خویشاوندی [در متن اصلی: برادری] انسانی را به عنوان یک سوژه‌ی سیاسی جدید، یک سوژه‌ی حقوقی بیان می‌کند. بشریت [تابع] قانون بین‌المللی نیست، بلکه قانون همانا خود بشریت است. من یک دوست ایتالیایی دارم، یک حقوقدان بسیار برجسته

آیا بشریت آینده‌ای دارد؟

در جهان، به نام لوئیجی فرراچولی، که از قانون اساسی کره زمین صحبت می‌کند؛ او حتی یک مدل هم پیشنهاد کرده است. بدیهی است که باید توسط بشریت ایجاد شود، اما قانون اساسی کره زمین ما را به این نکته هدایت می‌کند: قانون اساسی بشریت به‌عنوان یک سوژه‌ی سیاسی جدید که به خودی خود انقلابی است. زیرا بشریت برای زندگی خود و برای غلبه بر نیازهای خود خواهد جنگید. به سخن دیگر، انسانیت برای آزادی خواهد جنگید، همان‌گونه که بسیاری از ما پیشتر انجام داده‌ایم. و آزادی مورد نظر بشریت مستلزم یک دموکراسی جهانی است که تنوع را به رسمیت بشناسد. این یک رنسانس جدید خواهد بود. شاید منطقه‌ی کارائیب زادگاه این رنسانس دوم پس از فلورانس باشد. شاید. خواهیم دید!

خوب، از شما متشکرم که گفته‌هایم را شنیدید. شما بسیار مهربان هستید.

داوید بویلس مورالس دانشجوی دکترای جامعه‌شناسی در دانشگاه ویکتوریاست. پژوهش وی درباره‌ی نقش احساسات و رفتارهای روزمره در برساخت اجتماعی مکان است. پیش از دوره‌ی دکترای وی به تدریس دانشگاهی، سیاست آشتی ملی، و پروژه‌های تولیدی جوامعی که از جنگ داخلی کلمبیا صدمه دیده بودند، پرداخته بود.

پیمان وهاب‌زاده استاد جامعه‌شناسی در دانشگاه ویکتوریا در کانادا است.